

سوم آوریل ۲۰۰۷

نیویورک، موسسه تحقیقاتی هادسن

## تغییر رژیم یا تغییر رفتار رژیم: گزینشی بی تفاوت

رضا پهلوی

خانمها و آقایان، میهمانان عالیقدر عصر شما بخیر.

اجازه میخوام که قدردانی خود را نسبت به دعوتی که از من شده است ابراز کنم. تلاش های بسیاری از شما، که من شخصا میشناسم، برای ساختن دنیائی بهتر، برای من بسیار قابل تحسین است. از کسانی که امروز برای اولین بار آشنا میشویم، بسیار سپاسگزارم که فرصتی پیش آمده تا با هم آشنا شویم.

موسسه هادسن خدمات بزرگی به پیشرفت صلح در جهان کرده است. از جمله خدمات عظیم هرمان کان، که شهامت آنرا داشت که به مسائلی بیاندیشد که غیر قابل تصور بودند. متأسفانه آنچه غیر قابل تصور است، امروز دارد در میهن من شکل میگیرد و من از این بابت بسیار غمگینم.

آخرین رهنمون امنیت ملی که از سوی رئیس جمهوری آمریکا صادر شده است، جمهوری اسلامی را بزرگترین خطر برای صلح بین المللی، امنیت و ثبات نامیده است. این بیشتر از آن رو است که دستیابی به سلاح های اتمی برای رژیم که سرآمد تروریسم بین المللی است غیر قابل تصور است. آنچه که از دوران هرمان کان دگرگون شده اینست که تئوری "انهدام قطعی و متقابل" تنها در مقابل هموردی کاربرد داشت که برای سود مردمش در این جهان مادی احساس مسئولیت میکرد. آقایان خامنه ای، احمدی نژاد و همفکرانشان این چنین نمی اندیشند.

چگونه میتوان انتظار داشت که انهدام قطعی و متقابل عامل بازدارنده کسانی شود که مرگ و نابودی خود را با شکوه جلوه داده و آنرا شهادت می نامند. همانگونه که حملات انتحاری سیاست های امنیتی ملی را دگرگون کرده اند، رویارویی با اتمی شدن نظام های آنجهانی نیز رویکردی متفاوت از روابط متعارف بین المللی می طلبد. نه تنها آنان هیچ تلاشی برای رفع خطر انهدام قطعی نخواهند کرد، بلکه با شور و

شعف از شهادت استقبال خواهند کرد. و این ما را به پرسش اصلی میرساند: چه باید کرد؟

چنین به نظر می رسد که بحث های کنونی در باره ایران این پرسش را به گزینشی میان تغییر رژیم یا تغییر رفتار رژیم فرو کاسته اند. اما در عمل تفاوتی بین این دو گزینه نیست، اینگونه مطرح کردن پرسش بسود آنان است که بطولانی ترکردن عمر رژیم جمهوری اسلامی علاقمند هستند، زیرا امروزه خاطره های کوتاه عبارت تغییر رژیم را با حمله نظامی به عراق مترادف کرده است. اشتباه منحصر بفردی که در عراق رخ داد نباید مایه مخدوش شدن عبارت تغییر رژیم شود، عبارتی که تنها دو دهه پیش چندان نامتناسب به نظر نمیرسید.

پرزیدنت ریگان به درستی در یافته بود که اتحاد جماهیر شوروی هیچ تغییری در رفتار خود ایجاد نمیکند مگر اینکه خود وی در سیاست تغییر آن رژیم جدی بنظر برسد. تغییرات واقعی متعاقب سیاست های وی، نتیجه فرخنده ای داشت که به پایان جاذبه کاذب مارکسیزم انجامید. جوانان اروپای شرقی، کوله پشتی به پشت، به طرف غرب سرازیر شدند تا به دانشجویان هم سن و سال خود از شکاف ژرف بین وعده های تهی مارکسیستی و واقعیات فلاکت بار آن بگویند. صف طولانی دانشجویان از بوئنوس آیرس تا پاریس، برای ثبت نام در کلاس های مارکسیستی به ناگهان ناپدید شد. من ایمان دارم که پس از سرنگونی رژیم اسلامی توسط مردم ایران، روزنامه نگاران، دانشجویان و روشنفکران ایرانی نیز با آزادی در جهان اسلامی سفر کرده و به همان شیوه فرق بین وعده های کاذب حکومت دین سالار را با واقعیت نکبت بار آن برملا خواهند کرد.

شاید بعضی چنین تصور کنند که روسیه بیشتر از ایران برای گذار به دموکراسی آمادگی داشت. باید به آنان خاطر نشان کرد که بیش از صد سال پیش انقلاب دموکراتیک مشروطه در ایران به وقوع پیوست - و این در زمانی بود که روسیه هنوز تحت دیکتاتوری تزاری بود. تعجب آنان بیشتر خواهد شد اگر بدانند که در سال ۱۹۱۴، روزنامه تایمز لندن نوشت که نمایندگان مجلس انگلستان باید درس دموکراسی را از همتایان ایرانی خود بیاموزند. آگاهی آنان از تفاوت های بین ایران و عراق حتی کمتر است. ایران هرگز مستعمره نبوده است اما بخش های مختلف عراق در زمان عثمانی جداگانه اداره میشدند و این نهاد های مستقل سیاسی دیرین این بخش ها را از میان برد. امپراطوری عثمانی دست یافتن برادران عراقی ما به یک هویت مشترک ملی را بعقب انداخت.

با وجود این، در سالهای ۲۰۰۴ یا ۲۰۰۵ که مردم عراق انتخابات آزاد را جشن گرفتند و انقلاب سرو در لبنان پای میگرفت سخن گفتن از تغییر رژیم مقبول تر بود. در همین زمان، دین سالاران ایران و سران سوریه متوجه خطر قریب الوقوع شده و تصمیم گرفتند تا امید دموکراسی را در منطقه از بین ببرند. آنان با سوء استفاده از اختلافات مذهبی و قومی، باتلاقی در عراق ایجاد کردند که به مثابه نشان «ورود ممنوع» از هر گونه تحول در منطقه جلوگیری کند. این نشان «ورود ممنوع» خطاری بود به غرب که برنامه پیشرفت دموکراسی در منطقه، از شبه قاره هند تا دریای مدیترانه، و از دریای مازندران تا خلیج فارس را فراموش کنید! گزارش بیکر - هامیلتون قبول ضمنی پیام این نشان «ورود ممنوع» است. متأسفانه این گزارش توضیح نمیدهد که چگونه میتوان با جمهوری اسلامی، که بقایش نیازمند خوار کردن هرچه بیشتر آمریکا در جهان اسلامی است، به توافق رسید. زندگی ضد تاریخ این رژیم در گروی آن است که به دولتهای منطقه، و حتی به سازمانهای غیر دولتی، ثابت کند که آنان که با آمریکا مقابله و ستیز میکنند بر آنان که با آمریکا همکاری میکنند چیره خواهند شد.

سیاست های وزارت خارجه آمریکا بر انزوای سیاسی رژیم اسلامی و ایجاد فشارهای اقتصادی بنا گرفته است. البته این روش، سرسخت تر از رویکرد بیکر - هامیلتون است اما باز کافی نیست. انزوا؟ آقای احمدی نژاد می پرسد، کدام انزوا؟

روزی که او در مجمع عمومی سازمان ملل با پرزیدنت بوش تسویه حساب میکرد، ۱۱۸ کشور از ۱۹۲ کشور عضو (بیش از ۶۰ درصد) به موضع او تمایل داشتند! او به تازگی از سفر کوبا بازگشته بود که در آن پشتیبانی جنبش غیر متعهد را جلب کرده بود. استقبالی که دانشجویان رادیکال اندونزی از او کرده بودند برازنده ستاره های راک اند رول بود. وی مورد تشویق کاسترو قرار گرفته و چاوز وی را به سختی در آغوش کشیده بود.

آنانی که در وزارت خارجه آمریکا در تصور انزوای احمدی نژاد هستند دنیا را از دیدگاه او نمی بینند. حتی اگر او احساس انزوا کند، هرگز این احساس به تغییر رفتار او نخواهد انجامید. حتی تهدید نظامی هم برای کسی که یک فاجعه را بعنوان پیش درآمد بازگشت امام زمان می طلبد، کارگر نخواهد بود.

در مورد فشار های اقتصادی: تاریخ معاصر باید به ما آموخته باشد که فشار های اقتصادی بر نظام هائی که به رفاه و آسایش مردم خود اهمیت نمی نهند، موثر نیست. بیش از دو سال طول کشید تا دولتهای اروپائی هرگونه فشار و امتیاز اقتصادی را امتحان کنند تا متوجه شوند که چنین سیاستهائی در قبال جمهوری اسلامی بی اثر

است. بلافاصله پس از آن، سازمان بین المللی انرژی اتمی تخلفات ایران را به شورای امنیت سازمان ملل متحد گزارش کرد. در ماه جون سال گذشته، با پشتیبانی چین و روسیه، آمریکا به کشور های اروپائی ملحق شد تا امتیاز های اقتصادی بسیاری را به ایران پیشنهاد کنند، به شرط این که جمهوری اسلامی دست از غنی سازی اورانیوم بر دارد. دو ضرب الاجل، یکی پس از دیگری گذشتند ولی رژیم اسلامی به بازیهای خود ادامه داد و پاسخ روشنی به پیشنهاد ها نداد. زمانی که پرزیدنت ها بوش، پوتین، شیراک و نخست وزیر بلر و صدر اعظم مرکل در حال تصمیم گیری بودند حزب الله از مرز اسرائیل عبور کرد و سربازان اسرائیلی را به گروگان گرفت. جنگی که توسط عوامل رژیم اسلامی شروع شد، موضوع گفتگوهای کنفرانس ج-۸ در اواخر جولای سال گذشته را از اعمال فشار بر رژیم اسلامی منحرف کرد.

نباید مایه تعجب شود که سه قطعنامه شورای امنیت و سه ضرب الاجل دیگر نیز گذشته است ولی در مذاکرات هیچ پیشرفتی حاصل نشده است. با این تفاوت که اکنون با اعلام برنامه های گسترده تر تعلیظ اورانیوم از سوی رژیم و محدودتر کردن بازدید کارگزاران بین المللی از تاسیسات ایران، بازی مرگبار تر شده است.

لازم است به این پرسش پردازیم: که تحریم های اقتصادی یکجانبه از سوی آمریکا تا چه حد می توانند گسترش یابد؟ یا، کدام تحریم های دیگر از سوی سازمان ملل متحد می تواند مورد قبول روسیه و چین قرار بگیرد؟ به بیان دیگر، درحالی که سیاست خارجی آمریکا و فشار های بین المللی به حداکثر ممکن خود نزدیک میشوند، دولتی که رئیس آن منکر هولوکاست است و میگوید که اسرائیل باید از نقشه جهان پاک شود، هر لحظه به بمب اتم نزدیکتر میشود.

از یک سو برداشته شدن دو عامل بازدارنده جمهوری اسلامی، طالبان و صدام، و از سوی دیگر به انتها رسیدن راه حل های دیپلماتیک و فشار های اقتصادی، برای بسیاری چنین مینماید که امروز گزینه های آمریکا در قبال جمهوری اسلامی به جنگ یا تسلیم محدود شده است. تسلیم، این روزها نام و تعبیر تازه ای پیدا کرده: «به سوی خود کشیدن و بازداشتن».

اگر قادر بودیم که چین را به سوی خود جلب کنیم تا از ویتنام خارج شویم چرا نمی توانیم جمهوری اسلامی را همراه کنیم تا بتوانیم از عراق خارج شویم؟ این پرسشی بود که توسط یکی از اعضای شورای روابط خارجی در سنای آمریکا مطرح شد و برخی از سناتور ها را به تفکر عمیقی فرو برد. اگر قادر به بازداشتن اتحاد شوروی شدیم، چرا نتوانیم یک جمهوری اسلامی اتمی را در آینده بازداریم؟ این نیز برای

سران جمهوری اسلامی آهنگی بسیار خوش نوا است که این روزها در واشنگتن نواخته میشود. شاید اینها همه ناشی از روحیه یاس و نومیدی از شرایط عراق باشد. اما تعداد سیاستگذارانی که بحث تسلیم و خطرات ناشی از آن را عمیقا درک کنند و درگیر بحث های موازی و انحرافی نشوند انگشت شمار است.

کوتاه نگاهی به تاریخ معاصر کافی است تا درک کنیم که توافق های هنری کیسینجر با چین و همکاری های متعاقب آمریکا و چین بر این اصل استوار بود که چین از اتحاد شوروی احساس خطر جدی میکرد. کیسینجر آگاهی کامل داشت و میدانست که چنین خطری بسیار جدی است، بخصوص وقتی که لئونید برژنف از نیکسون خواست که در صورت وقوع جنگ اتمی بین چین و شوروی، آمریکا بی طرف باقی بماند. چنین شرایطی اکنون وجود ندارند. جمهوری اسلامی از جانب دولت سومی احساس خطر نمیکند چه رسد به اینکه به آمریکا به عنوان ناجی خود نگاه کند.

در چنین تحریفی از واژه تسلیم، بحث «بازداشتن» در مورد جمهوری اسلامی از بار منطقی کمتری بهره مند است ولی نیاز به توضیح بیشتری دارد. در زمان جنگ سرد، سیاست بازداری موجب امتیازی برای غرب بود. نیروهای غیراتمی پیمان ورشو از کمیت بیشتری برخوردار بودند که بازدارندگی دو جانبه اتمی آنها خنثی میکرد، اما در خلیج فارس، این نیروهای غیراتمی آمریکاست که از برتری قابل توجهی برخوردار است. اگر جمهوری اسلامی به بمب اتمی دست یابد، آن برتری را خنثی کرده و تحت سپراتمی دستش برای اعمال خشونت های با شدت پائین (بخوانید تروریسم) باز خواهد شد، آنگاه جمهوری اسلامی میتواند با عملیات چریکی مستقیم و غیرمستقیم (توسط حماس، حزب الله، ارتش مهدی، بدر و امثالهم) به مسئولیتی که تحت قانون اساسی اش دارد برای صدور انقلاب اسلامی بپردازد.

در حالیکه متخصصان امور خاورمیانه، یکی پس از دیگری، به سران کنگره آمریکا تسلی می دهند که جمهوری اسلامی قابل بازدارندگی است، من نشنیده ام که کسی گوشزد کند که حتی در بهترین حالت، نتیجه چنین سیاست هائی رها کردن عوامل تروریسم از قید و بند است، چه برسد به بدترین حالت! به نظر نمیرسد که متصدیان قوه مجریه نیز قادر بوده اند تا رهبران کنگره را از چنین نظرات گمراه کننده بر حذر دارند. شاید به این دلیل که آمادگی پرداختن به مسائلی که توسط دولتهای غیر متعارف پدید می آیند را ندارند. سیاستگذاری خارجی آمریکا بدست وزارت خارجه است که دیپلماسی را خوب می شناسد و وزارت دفاع که جنگ را هر دو نهاد بازمانده عصری هستند که سیاست بین المللی را در سیاست بین دول خلاصه میکرد، که این با واقعیت های جهان پس از جنگ جهانی دوم مطابقت داشت - ولی نه با دنیای امروز، نه دنیای پس از جنگ سرد.

ساخت و ترکیب وزارتخانه های دفاع و خارجه ، آمادگی لازم برای پشتیبانی از انقلابهای مخملی را ندارد، انقلابهایی که موفق ترین نوع تحول مثبت و دموکراتیک در جهان پس از اواخر جنگ سرد بوده اند. مشکل اینجاست که آمریکا اداره سومی برای تدوین سیاست خارجی ندارد، اداره ای که درک عمیقی از شرایط مردم در کشور های در حال گذار به دموکراسی و تعامل با آنها داشته باشد، نه فقط توان تعامل و یا رویارویی با دولت های آنها که در بسیاری از موارد فقط با سرکوبی و تهدید صلح میتوانند به حیات خود ادامه دهند.

آیا هیچ امیدی نیست؟ آیا باید به همان راه حل یا جنگ یا تسلیم برگردیم؟ اباد. هنوز توجه کافی به بزرگترین متحد جهان غرب در دنیای اسلام معطوف نشده است: مردم ایران. سه گروه اجتماعی ایرانی یعنی زنان، جوانان و اقوام و چهار گروه حرفه ای متشکل از فرهنگیان، وکلای دادگستری، روزنامه نگاران و کارگران صنعتی در خط اول اعتراض بر علیه جمهوری اسلامی بوده اند. شهرهای مهم ایران، مانند، تبریز و مشهد و سنج روز ها از کنترل رژیم خارج بوده اند. دلیل اصلی اینکه هنوز مردم ایران بر جمهوری اسلامی پیروز نشده اند، این است که توانائی ارتباط با یکدیگر و با جهان خارج را ندارند.

در درون ایران، کنترل کامل وسائل ارتباط جمعی در دست دولت است. حتی وبلاگ نویس های ایرانی که دامنه مخاطبینشان بسیار محدود است ، در معرض تهدید دائم و دستگیری قرار دارند چه رسد به روزنامه نگاران. تعداد روزنامه نگاران در بند ایرانی از هر کشور دیگر در خاورمیانه بیشتر است. مهمترین ابزاری که مبارزین آزادیخواه ایرانی به آن نیاز دارند وسایل ارتباط جمعی است که آنها را با هم مرتبط کند. در ایران هزاران حلقه مبارزه و اعتراض وجود دارد که از وسایل ارتباطی که آنان را بهم وصل کند برخوردار نیستند. از آنجا که حکومت اسلامی به چنین وسیله ارتباط جمعی در داخل کشور اجازه فعالیت نخواهد داد، الزاما باید با بهره گیری از تکنولوژی مدرن آن حلقه های اعتراض را از خارج از کشور بهم وصل کرد.

همانگونه که برخی از شما آگاهید، چندین وسیله ارتباط ویدیوئی آماتور با بودجه های بسیار ناچیز در غرب وجود دارد که به سوی ایران برنامه پخش میکنند. اما آنها حتی بودجه کافی برای پخش فیلم های قدیمی را هم ندارند چه رسد به اینکه برنامه های موثر تولید کنند.

برنامه های رادیو تلویزیونی صدای آمریکا و برنامه تلویزیونی بی بی سی نیز، که قرار است بزودی برقرار شود، بسیار بهبود پیدا کرده است اما مأموریت دولتی و بوروکراسی محتاط آنها مانع تاثیر جدی بر روند تحولات ایران میباشد.

آنچه که به آن نیاز است برنامه های قابل توجه و جذابی است که با گزارشهای دقیق از نیازها، نارضایتی ها و مبارزات زنان، جوانان، اقوام ایرانی و گروه های حرفه ای، توجه مردم را به خود جلب کند. تکنولوژی مدرن ارتباط دو طرفه میان مبارزان سیاسی را بسیار آسان تر کرده است. این همان چیزی است که بسیج عمومی مردم ایران را ممکن خواهد کرد. مردمی که بدون حضور آنان در صحنه، راهی بجز جنگ یا تسلیم ممکن نیست.

من از هر فرصتی استفاده میکنم تا اقدام نظامی بر علیه کشورم را رد کنم. من علیه جنگ و خونریزی هستم. امیدوارم که شما نیز مانند من فکر کنید. همچنین نمیتوانم تصور کنم که شما با تسلیم هم موافق باشید. پس گزینه هایی بجز تغییر رژیم یا تغییر رفتار باقی نمی ماند ولی همانطور که قبلا به آن اشاره کردم این گزینشی بدون تفاوت بدین معنا که در عمل راه رسیدن به هر دو یکی است: فعال شدن مردم ایران در مقابل جمهوری اسلامی.

همانند سایر رهبران توتالیتزر، رهبر جمهوری اسلامی نیز، هر بامداد نگران روحیه و انسجام ایدئولوژیک نیروهای سرکوب خود است که مبادا از هم گسیخته شوند. برای حفظ این روحیه، وی ناچار است مواضع قاطع در قبال رقبای ایدئولوژیکی خود بگیرد. یعنی دموکراسی های لیبرال بطور کلی و آمریکا و اسرائیل بطور خاص.

تفکر آنجهانی و عدم مسئولیت وی به این جهان باعث خواهد شد که تا تصادم نهایی، همچنان به رفتار کنونی خود ادامه دهد. رفتار وی تغییر نخواهد کرد مگر اینکه با وحشتی بزرگتر روبرو شود: روزی که مردم ایران دست در دست یکدیگر بر علیه استبداد حرکت کنند.

برخلاف نظریه پردازان فراموشکار غربی، او به نیکی آگاه است که مردم ایران بارها رژیم حکومتی خود را تغییر داده اند. حتی زمانی که دلایل بسیار کمتری برای آن داشتند. او به دقت نگران نشانه های تکرار تاریخ است. به محض اینکه این علائم را دید، رفتار خود را نیز تغییر خواهد داد.

از همین روی، ایده آلیسم و واقع گرایی، تغییر رژیم یا تغییر رفتار، به سیاست های مختلفی نمی انجامند، بلکه لازمه همه آنها یک سیاست است: پشتیبانی از، و نیرو مند

تر کردن مردم ایران. این مأموریت زندگی من است. از شما میخواهم که من را در این امر یاری کنید، با تشکر از وقتی که با من گذرانید.

\*\*\*\*\*